

### ( شمع )

ایشمع که پیش ماه دود آوردی      یعنی خطی که خوش نبود آوردی  
 گرد و ددل من است دیرت نگرفت      و رخط بخون ماست زود آوردی  
 [ حکیم ازرقی ]  
 جز حرف عشق نیست سراسر بیان ما      چون شمع يك سخن گذرد بر زبان ما  
 ( کلیر کاشانی )

### ( غلیبان )

غلیبان که بود هم نفس مقبل من      شد عیش مدام از نفسش حاصل من  
 ازدود دلم جهان شود تیره و تار      دودش نرسد اگر بناد دل من  
 ( درویش عبدالمجید )

## \* ( ابو العلاء معری ) \*

المسمى باحمد بن قضاة بن مقارن غروب روز جمعه بیست و هفتم شهر  
 ربیع الثانی سنه سیصد و شصت و چهار هجری متولد ( وفیات الاعیان احمد بن  
 خلیکان صفحه سی و ششم از مجلد اول ) و در سن سه سالگی چشمانش از  
 اثر آبله نابینا گردید در شب جمعه از ماه ربیع الاول سال چهارصد و چهل و  
 نه هجری دنیای دوزخ را بدرود کرد

ابوالعلاء : انسانی پرهیزکار و تارك دنیوی بود و از حکمائی که عقیده به بقتل

حیوانات و خوردن لحوم نداشته اند پیروی میکرد

چنانچه مرحوم ایرج میرزا جلال الممالک گوید

قصه شنیدم که بو العلاء همه عمر      لحم نخورد و ذوات لحم نپازرد

در مرض موت با اشاره دستور خادم او جوجه بمحضر او برد  
 خواجه جوان طبر کشته یافت برابر اشک تحسیر زهر دو دیده بیفشرد  
 گفت بطیر از چه شیرش رزه نگشتی تا نتواند گشت بخون کشد و خورد  
 مرگ برای ضعیف امر طبیعی است هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد  
 ( معر۵ )

دو معر۵ در معجم البلدان دیده میشود که یکی معر۵ مصرین و دیگری  
 معر۵ النعمان . که ابوالعلاء از معر۵ النعمان است یا قوت حموی در صفحه ۵۷۴  
 مجلد هشتم معجم البلدان چاپ فتنه مینویسد (۱) معر۵ النعمان بفتح میسر شهر  
 کوچکی است در نواحی شام که فرنگیان آنرا بسال چهار صد و نود و دو هجری

(۱) اغلاط و اشتباهات لغویه در هر دوره ای موجود بوده چنانچه حریری  
 کتاب (در۵ الغواص فی اوهام الخواص) را برای دفع اغلاط برشته تحریر آورده  
 چون اکنون هر در میان فضلاء و خواص اغلاط و اشتباهاتی رایج و شایع است  
 بنده نکارنده رساله ای تدوین ساخته بعنوان [ الاصح والا شهر ] که در  
 شماره های آتی مجله ارمنان بطبع خواهد رسید

از آن رساله آنچه مربوط بدین مقام است کلمه (ابوالعلاء معری) میباشد که اغلب  
 آنرا بضم عین، العلاء، و میسر معری تلفظ مینمایند و حال آنکه تصریح کتب لغویه  
 ابوالعلاء بفتح عین و الف ممدوده بمعنی بالوده و کنیه شاعر معروف اعمی است یعنی  
 صاحب رفعت و شان

و اگر بضم عین قرائت شود باید الفش مقصوره باشد مانند ذوالعلی و غیر ذلك  
 اما کلمه معره بطوریکه در متن این مقاله مذکور است در معجم البلدان مصرحاً  
 بفتح میسر ضبط شده بعلاوه سایر کتب لغویه از قبیل قاموس و اقرب الموارد  
 و معیار اللغه و غیره هم تصریح دارند

متصرف شده تا سال پانصد و بیست و نه که عماد الدین زنگی بن اقا ستقر  
انرا پس گرفت

زمان الحاق یاء نسبت تا از کلامه معرۃ ساقط گردیده معری میشود  
مانند سیاست و تجارت و مقامات که عند لحوق الیاء سیاسی و تجاری و مقامی  
خواهد شد

روزی در مجلس سید مرتضی بمناسبتی ذکر فضیلت امیر المؤمنین  
علی علیه السلام رفت

ابوالعلاء معری را که از حضار واردان مجلس بود بواسطه نخوت و خود  
پسندی که داشت خوش نیامدی تا نزد او دیگر را بروی ترجیح دهند : این  
مصرعرا انشاد کرد ( عاجز اعمی ترقی فانقلب )

سید مرتضی منقلب شده گفت او را از مجلس براندند  
یکی از جلاس سبب پرسید : سید گفت ابوالعلاء بامیر المؤمنین علی [ ۴ ]  
اهانت کرد

نظیر این حکایت را محمد بن سلیمان ننگابنی متولد در سنه ۱۲۳۴  
در قصص العلماء در ترجمه احوال سید مرتضی باین نحوه ( رجوع شود  
بقصص العلماء چاپ طهران صفحه ۲۸۹ ) نقل میکنند

روزی ابوالعلاء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر  
شعرا بشمار میرود دو مجلس سید حاضر شد، بجهتی سخن از اشعار ابوالطیب  
بمیان آمد

سید مرتضی اشعار او را تعیب نمود  
ابوالعلاء گفت فضل منبئی را همین يك مصرع کفایت میکند

لك يامنزل في القلوب منازل

سید از شنیدن این بیت در غضب شد امر کرد ابوالعلاء را کشیده از مجلس بیرون بردند حاضران متعجب شده سید فرمود سبب خشم من آن بود که اعمی در آن قصیده این بیت را اراده کرده بود که مثنبی گوید

و اذا اتك مذمتی من ناقص فیه الشهادة لی بانی کامل

و مؤلف نامه دانشوران هر عیناً این حکایت را در ذیل شرح حال

ابوالعلاء نقل میکند

وقتی که این حکایت را بامقولات صاحب قصص مقایسه میکنیم میبینیم نقل صاحب قصص خیلی مستبعد بنظر میاید زیرا سید مرتضی شانش اجل از این بوده که برای اهانت خود باعث ایذاء خلق شود

خلق همه يك سره نهال خدایند هیچ نه بشکن ازین نهال ونه برکن

و الارض شئی کلهآ واحد و الناس اخوان و حیران

ولی ممکن است که بواسطه تخفیف و توهین بعلمی (۴) مرتکب این فعل

شده باشد. در این صورت در مقابل عقیده اجتهادیه سید اشکالی پیدا نمیشود

چرا که علاوه بر استنباط و صلاح اندیشی و مقتضای وقت، سید شخصاً علاقه

مفرطی به ترویج مذهب جعفری داشته است چنانچه صاحب قصص العلماء

چند سطر بعد از نقل حکایت مذکور راجع بعقاید دینیه سید چنین مینویسد

(عامه خواستند اجماع بر چهار مذهب کنند سید مرتضی از ایشان استدعا کرد

که بر پنج مذهب اجتماع نمایند تا مذهب جعفری هم یکی از آنها محسوب شود. سلطان عصر

برای انجام این کار دوست هزار تومان توقع داشت. سید حاضر شد که یکصد

هزار تومان بدهد و این کار صورت بگیرد)

از این قسمت کاملاً برمیاید که حکایت مقتبسه ما بصحت مقرون تراست

تا حکایت منقوله صاحب قصص و نامه دانشوران

بنده نگارنده زمانیکه از محضر ماسوف علیه استاد معظم آقای ادیب  
نشابوری طابت تربته مشغول استفاضه بود عین حکایت را از ایشان شنیده و آنچه  
راجم بمصرع عاجز اعمی ترقی فائقه فرموده بودند در امالی خود ثبت کرده‌ام  
و هی هذ

کلمه عاجز وقتیکه اعمی یعنی کور شد بدون عین گردیده اجز میشود  
و بحساب جمل الف عدد یث و حیر سه و زاء هفت است  
هریث از این حروف سه گانه (اجز) راه ترقی داده یعنی ضرب در ده کنیم  
عدد اولین ده و دوم سی و سوم هفتاد موافق یاء و لام و عین خواهد گردید و قتیکه  
معکوس و منقلب شوند اسم علی را تشکیل میدهند انگاه اهانت بمقام مقدس هم  
لایح و اشکارا میشود

در هر حال داعی ابوالعلاء بر انشاد قصیده شکوایه هم وقوع این قضیه بوده است  
زیرا آنچه از مطالب و مضامین آن بر میاید بایستی بگوینده این قصیده و هنی  
عظیم وارد آمده باشد

اینک اشعاریکه مؤید این مدعی است نقل میشود

مطلع قصیده

الافی سبیل المجد ما لنا فاعل عفاف و اقدم و حزم و نائل

یعنی عفت و همت و شجاعت و احتیاط زاد طریق مجد و بزرگواریست و من  
اینها را جمع کرده راهرا پیسوده بزرگواری شدم

تعد ذنوبی عند قوم کثیرة و لا ذنب لی الا العالی و الفواضل

نزد کسانیکه از سنخ من نیستند زیاد گنا هکارم و حال آنکه بغیر از فضل  
و بزرگواری مرا گناه دیگری نیست

وقد سار ذکر فی البلاد فمن لهم باخفاء شمس ضوءها متکامل

حسودان من کوشش دارند که حال مرا بر مردم مخفی نمایند در صورتیکه اگر روشنائی خورشید را پنهان توان کرد حال من را هر میتوانند مستور دارند چرا که ذکر من در شهرها مثل نور شمس منتشر گردیده است

وانی وان کنت الا خیر زمانه لات بما امر تسطع الاوائل

هر چند زمانه مرا بتاخیر انداخته است ولی کارهای عجیبی خواهر کرد که پیشینیان از اتیان عاجز بوده اند

چون در این بیت خود پسندی ابوالعلاء از حد هر گذشته است

نقل حکایت ذیل بی مناسبت نیست

پسری از ابوالعلاء پرسید که این بیت را تو گفته ای

لانی و ان کنت الا خیر الخ

ابوالعلاء گفت آری . . . کودک گفت پیشینیان از برای حروف تهجی

بیست و هشت حرف وضع کرده اند تو انرا بیست و نه حرف کن

ابوالعلاء میگوید . از گفتار این طفل هوش از سرم پرید یقین کردم که

اینقدر ذوق و ذکاوت عاقبت قاتل این طفل خواهد شد.

وان کان فی لبس الفتی شرف له فما السیف الا غمده والحمایل

شرافت و نبات بلباس فاخر نیست اگر چنین باشد پس قدر و قیمت شمشیر بغلاف و حمایل او خواهد بود نه بجوهره ذاتیه اش .

اینجا صریحاً بسید مرتضی اعتراض میکند زیرا که سید مرتضی بواسطه اینکه تقیب

سادات بوده وقت خروج و حرکت از منزل یساولان داشته که با چوبهای نقره

پیشایش اومیرفته اند

خلاصه با کبابه و طنطنه و جلال مخصوصی رفتار میکرده است از این

جهت مورد اعتراض ابوالعلاء واقع گردیده است

ولما رأيت الجهل في الناس فاشيا تجاهلت حتى ظن اني جاهل  
چون اغلب مردم جاهل بودند و دانش در میان آنها نادر الوجود شده بود. قدردانی  
علم را نمیکردند من جهل را بخود بستم باندازه ای که مردم باور کرده تصور  
کردند من جاهل هستم

فوا عجباً کم يدعی الفضل ناقص ووا اسفاً کم يظهر النقص کامل  
جای تعجب است جهال دعوی علم کرده و علماء اظهار نادانی و نقص میکنند  
وقال السهي للشمس انت خفية وقال الدجى يا صبيح لونك حایل  
آن ستاره کم نوری که مردم نور چشم را بدان امتحان میکنند بخور و شبید  
میگویند تو کم نوری و شب بصبح میگوید رنگ تو متغیر و پریده است  
فياموت زر ان الحيوۃ ذمیمة ویا نفس جدی ان دهرک هازل  
حال که تمام کارها بعکس شده پس ای مرگ مرا در یاب که زندگی بر من  
وبال شده ای نفس بکوش و جدیت کن تا از دنیای هزل و سخریه بروی  
قصیده کلاچیل و سه بیت و در مدح قاضی ابوالفضل احمد بن عبدالله  
انطالی گفته شده

ابن خلیکان در صفحه سیصد و شصت و شش از جلد اول وفيات الاعیان  
مینویسد که سید شریف المسمی بمرتضی و المکنی بابی القاسم و الملقب بعلما الهدی  
در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری متولد و در چهار صد و سی و شش  
هجری دنیارا بدرود کرد

م - ع خراسانی

